

29/12/2011

فرهاد لیبیب

زندان پلچرخي در ششم جدي

سه ماه و چند روز از حکومت صد روزه "حفيظ الله امين" ميگذشت، زندان پل چرخي تا خرخره پُر بود و زندانيان در آن وحشتكده نمي دانستند كه تا فردا شب زنده خواهند بود و يا خير؟ گرچه شرايط نسبت به زمان "تره كي"، در ظاهر فرق كرده بود.

اولين بار در زمان "امين" و يا هم آخرين بار در دوره "تره كي- امين"، بازرسان گماشته شده به عنوان "بازرسي از احوال زندانيان" به سر كرده گي "عزيز اكسا" (خواهر زاده اسدالله سروري)، "عبيدالله تلاش" و "يوسف"، معين وزارت داخله به زندان پلچرخي رسيدند، آنها در ضمن جستجو "سي و يك" نفر را نام نوشتند و براي آنها گفتند كه در آينده با شما در باره زندان و زندانيان مشورت صورت خواهد گرفت، مگر هفته بعد همان لست نشاني شده به زندان مواصلت كرده و همه كسانيكه نامشان در آن درج بود به غير از يكنفر (حسن خان جنرال قواي هوايي) همه از زندان خارج و سر به نيست گرديدند. در آن جمله كساني را كه من به ياد دارم عبارت بودند از، جنرال صفر نورستاني، واحد بشر دوست (پنجشيري) از نو آباد ده افغانان، دگر جنرال عيسي خان، جميل نورستاني مدير سينما و برادر صفر خان كه اسمش را فراموش كرده ام. "جكتورن شايسته" سومين قوماندان زندان پلچرخي (1) كه در ميان ظاهر سازي انقلابي و جاني بودن ذاتي اش در تقلا بود، ميخواست خود را عاقل تر و با انضباط تر از دو قوماندان سلفش وانمود كند. گفته اند وقتي "قاسم و ببرك" دو محافظ "و يا" بادي گارد "هاي" نور محمد تره كي "را به" پوليوگون پلچرخي "آوردند، او صدا زده بود كه: كشتن آنها وظيفه هيچكس نمي باشد جز خودش، و نگاه با تفنگچه كمرى خود آنها را به هلاكت رسانيده بود. شايسته، بعد از انتصاب شدنش به حيث قوماندان در زندان پلچرخي، تقريبا روزانه از راه "بلندگوي" كه در صحن حويلي زندان نصب شده بود، خطابه ها و اعلاميه هاي غرا و انقلابي صادر مينمود و با استدلال و صحبت هابيش ضمينه خنده محافل شبانه زندانيان را خلاف آنكه گفته بودند "به شب نشيني زندانيان برم حسرت كه نقل مجلس شان دانه هاي زنجير است" نقل مجلس زندانيان صحبت هاي اين آقا بود، مهيا ميساخت. طور مثال در يكي از اعلاميه ها و يا هم خطابه هابيش گفت: "بعد از تلاشي ديده شده يكتعداد از خاينين و وطنفروشان وسايل ناريه و جاريه از قبيل قلم پنسل و ابگرمي را نزد خويش نگهداشته اند كه حكومت خلقى با آنها انقلابي بر خورد خواهد كرد"، و يا هم روزي بعد از ديدن تعدادي از زندانيان كه در اوقات به اصطلاح تفريح و رفع ضرورت با بلند كردن سنگي و حركت دادن دست و پا "ورزش" ميكرند گفت: "يك تعداد از خاينين و وطنفروشها با پرورش بدن خود ميخواهند حكومت خلقى را سقوط دهند، مگر ما آنها را چنان ضعيف خواهيم ساخت كه دوستانشان بحال آنها گريه كنند". با همه ظاهر سازي ها و چهره بدل كردن ها با سر دادن شعار هاي "مصونيت و قانونيت....." در زمان امين، حال و احوال زندان و زندانيان همانگونه بود كه در زمان "تره كي"..... صلاحيت "گل آغاي" دلگي مشر و معاونش "كشمير خان" به همان اندازه بود كه در زمان قومانداني "سيد عبدالله"، يعني بالاتر از قاضى القضاات و قوماندان ژاندارم و پليس

بلى! زندان پلچرخي با چنين اوضاع و احوال منتظر فرود آمدن برف بود كه براي اولين بار در تاريخ سر زمين مان، نه تنها آن چهار ديوارى وحشت آفرين، بلكه كابلستان و ملحقاقتش (افغانستان) شاهد رسيدن و فرود آمدن عساكر روس از زمين و آسمانش گرديد.

دو سه روز مانده به ششم جدي كاروان طيارات غول پيكر روسها خواب و راحت را از چشمان همه دزديده بود، زندانيان پلچرخي از شنيدن اين آواز كريخ و دوامدار و همچنان از ديدن اين كاروان هم رنگ و بد قيافه، آينده اسارتباري را به يكدگر گوشزد ميكرند. تنها گروه و كساني كه با ديدن اين قطار هوايي بر قيافه و چهره هابيش اظهار رضايت ديده ميشد، اعضاي حزب ديموكراتيكي خلق شاخه "پرچم" بود و بس.. آن بخاطر اينكه، تقريبا يك هفته قبل "توفيق" اتشه نظامي افغانستان در شوروي همراه چند نفر به زندان آمده و بگمان اغلب خبر ورود عساكر شوروي واحراز قدرت بعد از "امين" رابه آنها گوشزد كرده بود (2). چه بعد از ديدار "توفيق" با "افضل لودين"، چند ساعت بعد جلسه پرچمي هاي كه با اين جانب در يك سلول زنداني بودند، تحت رياست "افضل لودين" صورت گرفت و بعد از ختم جلسه "كريم سرخه" يكي از پرچمي هاي شامل در آن حلقه وقتي از جا بر خاست، با كمال وقاحت

ديپانو شميره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de

يادښت: دليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولئ

گفت " ایتو روزی باشه که روسهای سرخ ،سرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند" که این سخنان او با عکس العمل شدید "سید باقر راسخ" صاحب منصب قوای هوایی که از یکاولنگ بامیان بود مواجه گردید. قابل یاددانهایی است که قبل از آمدن "توفیق" به زندان مورال و روحیه "پرچمی" ها به حد نازلترین آن سقوط کرده بود. روز پنجشنبه ۵ جدی سال ۱۳۵۸ هجری ساعت هشت یا نه صبح بود که قوماندان محبس "شایسته" از راه بلند گو اعلان نمود که " تمام زندانیان به صحن حویلی جمع شوند که رهبر سپیده دم انقلاب میخواد برایشان بیانیه شانرا ایراد نماید ". شاید کلمات عین آن اعلامیه نباشد امامعنی آن همین بود .

این امریه و یا هم احضاریه برای همه زندانیان غیر عادی و غیر مترقبه شمرده میشد و سوالات که : رهبر انقلاب برای زندانیان چی میخواد بگوید؟! این بلند گو که با دستگاه رادیو افغانستان وصل نیست ،آیا رهبر (حدخا)خود به زندان آمده و یا میاید؟ و سوالات نارام کننده دیگر .. چه از چند روز قبل ،آوازه ای در بین زندانیان بخش گردید بود که " امین" در نظر دارد ، همه زندانیان سیاسی را یکبارگی سر به نیست کند.

خلاصه همه با کنجکاوی و دلهره به پای " بلندگو " جمع شدند .لحظه ها به کندی میگذشت، "شایسته" قوماندان محبس بعد از هر پانزده دقیقه و یا نیم ساعت اعلان میداشت که "رهبر سپیده دم .. چند لحظه بعد صحبت های خود را آغاز میدارد " لحظه ها بیشتر به سستی و آهستگی میلان میکردند و افکار پراکنده و پریشان بر دل و دماغمان گرانتر و سنگینتر میشد ، یکساعت ، دو ساعت ...خلاصه بعد از دو سه ساعت انتظار توهم با پرسش های ناخوش ، "شایسته" اعلان نمود که " نسبت مصروفیت های زیاد ، رهبر نتوانست بیانیه خویش را ایراد نماید،لهذا شما میتوانید به سلول هایتان بر گردید ". با وصف رخصت شدن، هجوم سوالات گوناگون از سر و دماغمان گم شدنی نبود که نبود . روز آهسته و نا آرام به پایان میرسید و شب درد اندود ، زندان پلچرخ را با دیوار های کانکریتی آن در میان نفس های سردش میفشرد.

بستره های خواب زندانیان مانند اولین روز ورود شان به زندان ، همانگونه هفته ها و ماهها ...در اتاقهای یک نفره و چند نفره متحدالشکل در هر سه منزل زندان بروی زمین "سمنت شده" هموار بود ، دروازه های میله آهنی اطاقها و در های ورودی متصل به حویلی همه قفل شده بود طبق معمول ، مانند روز ها و شب های دیگر..

ساعت هشت یا نه شب " بیست و هفتم دسمبر ۱۹۷۹" بود که صدای آتش مرمی در نزدیکی زندان همه را بخود متوجه ساخت ، تا چشم بر هم زدن صدای وحشتناک آتش مرمی چند،چندان شد ،تو گویی از در و دیوار زندان بارش مرمی و آتش آغازیده است و صدای دلخراش آن قلب و سینه را میفشرد ، در همین لحظات موضوع کشتار دسته جمعی بیشتر در منطق ذهن مشوش زندانیان غلبه کرده بود.

کسانیکه بیشتر مذهبی بودند، خود را خم،خم به تشناب ها جهت گرفتن وضومیرسانیدند ، تا پاکیزه تر به پیشواز مرگ آماده شده باشند .

در اطاق که ما در آن زندانی بودیم ، تنها "افضل لودین" همان کسیکه چند روز قبل با "توفیق" صحبت خصوصی داشت،نزدیک دروازه و یا هم پنجره استاده بود ، دیگران هیچکسی به شمول دلیر ترین ها جرأت نمی کردند که چنین بیباک نزدیک دوازه اطاق گردند ، چه هر لحظه تصور میشد که آدمکشانی از پشت پنجره بروی ساکنان سلول آتشباری را جهت از بین بردن آنها بیاغازد .. و یا هم مرمی ای بعد از اصابت به دیوار کانکریتی کمانه کرده و از راه دوازه میله ای به داخل اطاق گردد ... (۳)

خلاصه دقیقاً یادم نیست که یکساعت و یا بیشتر و کمتر همین آتشباری بلاوقفه و دوامدار به سر و روی زندان پلچرخ ای ادامه داشت و زندانیان هم قراریکه گفته آمد در حالیکه هیچ راه بیرون شدن از سلول ها برایشان میسر نبود ، در میان افکار آنچنانی و آن اوضاع و احوال خود را به خداوند سپرده و منتظر لحظات نا معلوم و سرنوشت نا معلومتر بودند. در چنین حال و احوال با فروکش کردن اندکی غریو آتش، صداییکه از دهلیز به زبان روسی بگوش رسید "تُوریشی" .. رفقا.....بود.

همزمان بعد از شنیدن این صدا به زبان روسی ، پرچمیهای زندانی با سر دادن "هورا" فضای زندان را دگر گونه ساختند و این "هورا" گفتن ها دیگر صدای غریو مرمی را کر ساخت ، شاید آتش و غریو مرمی دوام داشت اما شنیده نمی شد ، به غیر از آواز "پرچمیان" که مصروف "هورا" کشیدن بودند.

دیگران شوکه شده و یک حالت اغما و نا باوری همه جا را فرا گرفته بود ، زندانیان دیگر تازه درک میکردند که بر وطن شان چی گذشته و چی سرنوشتی بر تاریخ شان رقم خورده است، لهذا یک حالت خشم توهم با شکستگی به اکثریت زندانیان دست داده بود.

تا این لحظه تمامی نگهبانان زندان گم و نیست شده بودند یا خود را پنهان کرده بودند .
خلص اینکه در چند لحظه همه چیز تغییر کرد ، انسانها ، هم در بیرون سلول ها و هم در داخل سلول ها .. تا یک هفته قبل "تورن رشاد" که همکوچه هایش در "چنداوول" کابل او را " علی آغا" صدا میزدند.....برای همسلولی های ضد روسش گفته بود که من "انتی سویتست" شده ام یعنی ضد روس میباشم ، اما بعد از آن لحظه که صدای آن روسی را شنید و دریافت که عساکر روسی داخل افغانستان شده اند ، در طول آنشب آنقدر " هورا " گفت و اشعاری به ستایش

"پرچمی" ها زمزمه کرد که فردای آنروز تو گویی سرمه قورت کرده است ، که آوازش نمی براید . (احمد رشاد) بعد از رهایی به حیث ریس امور سیاسی دستگاه جاسوسی اردو "خاد نظامی" احراز مقام نمود. خلاصه اینکه همه چیز دیگر گونه شد ، چهره ها تغییر کردند تعداد از چهره ها شگفته شدند و تعدادی زیادی مغموم و پژمرده . عسکر محافظ رادیوی ترانزستور را برای زندانیان عرضه داشت و همه به دقت به امواج رادیو گوش داده بودند و معلوم شد که حکومت "حفیظ الله امین" سقوط داده شده و "بیرک کارمل" بجای او نصب شده است.

در این شب خواب بر چشم هیچکسی راه نیافت ، همه زندانیان به حلقه های دو نفره ، سه نفره و زیادتر با هم گفتگو داشتند ، همانگونه که گفته آمد ، چنانکه چهره ها متفاوت شده بود ، صحبت ها نیز از هم فرق داشت.

شب با صحبت ها و گوش دادن به رادیو به طرف صبح گام بر میداشت و روشنی دلگیر و غم انگیز سحر گاهان ماه جدی کابل ، توام با چهره های بیگانه و متجاوز روسها به سر و روی "شیر دروازه و آسمایی" سنگینی میکرد ، گر چه زندانیان پلچرخی به درون سلولهای کانکریتی خویش این چهره ها را نمی توانستند با چشمان خویش ببینند ، اما حس میکردند.

دروازه های سلول ها همچنان قفل بود ، زندانیان ها همانگونه که گفته آمد گم شده بودند ، یگان محافظ که شاید از ترس روسها به حویلی هم ره نداشت در دهلیز قدم میزد ، نظم و نسق زندان بر هم خورده بود ، دگر کسی نبود که دوازه سلول را برای رفع ضرورت در زمان معین باز کند و یا زندانی را که مشکل داشته باشد اجازه رفتن به مستراح دهد ، چنین وضع برای تعدادی از زندانیان طاقت فرسا شده بود ..

بعد دو سه ساعت تأخیر از زمان معمول درب سلول با شرنگ و شرنگ قفل ها باز شد و زندانیان بعد از طی دهلیز های پیچ در پیچ به حویلی رسیدند :

برای اولین بار.. بلی برای اولین بار بود که چشمان نا باور شان به عساکر روس می افتاد که به دو صف مقابل هم استاده بودند و برای زندانیان با این دو قطار رهروی بوجود آورده و دهلیزی کشیده بودند تا مستراح.

بلی ! سرانجام همان آرزوی "کریم سرخه" به حقیقت پیوست (۴) که گفته بود " اینتو روزی باشه که روسهای سرخ ، سرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند " و چنین هم شد ، عساکر روسی نه تنها داخل زندان پلچرخی ، بلکه داخل افغانستان شدند ...

همانطوریکه گفته آمد بعد از این لحظات همه چیز دیگر گونه شد ، تعداد زیاد انسانها آنآ تغییر کردند ، چنانکه "رشاد" خلاف گفتار چند روز قبلش مبنی بر ضد روس بودنش، آنقدر هورا کشید و شعر خواند که فردا صدایش به مشکل شنیده میشد ، همانگونه گفتند و ما شنیدیم که: وقتی "اناهیتا راتب زاد" فردای آنشب موتری را برای برادرش "جواد" (خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم) ، به زندان فرستاد تا او را به منزل برساند، برادرش گفته بود که من آرزو ندارم بدست روسها از زندان رها شوم ، و از بیرون شدن زندان ابا ورزیده بود ، همچنان میگفتند که "خلیل زمر" یکی از پیش کسوتان این حزب نیز از خارج شدن زندان بدست روسها کراهت خود را اظهار داشته و گفته بود که ما آرزو مند آمدن چنین روزی نبودیم .

خوب بیاد دارم که "گل محمد" پنجشیری یکی از اعضای سابق "حدخا" که بعداً با گروه طاهر بدخشی همکاری داشت وقتی یکی از دوستانش بشکل مزاح برایش گفت که چند روز بعد حد اقل در جایی رئیس خواهی شد، او در حالیکه سخت بر افروخته شده بود، جواب داد : هنوز آنقدر شرف و ناموس نزد ما قدسیتش را از دست نداده ، که هست و بود خویش را به دست خارجی تحمل کنیم (۵). اما بر خلاف ، یکی از رؤسای پوهنتون کابل که گفته میشد اندیشه ای ضد روسی نیز دارد ، بعد از همان لحضات فوری ریش خود را اصلاح نموده ، با چهره بشاش خود را بروی بلند پایگان پرچمی میزد و بدون مقدمه میگفت : هیچ امکان نداشت که امین را قدرتی به غیر از ارتش آزادیبخش شوروی از اریکه قدرت بر افگند وقتی یکی از دوستانش گفت: داکتر صاحب شما آمدن روسها به افغانستان را تایید میدارید؟ جواب داد آقای .. حکومتی که فرزند ان خود را برای آزادی ما به قربانگاه میفرستد آیا مورد تایید مان نباشد ؟ و این سخنان را طوری ادا میکرد که ، پرچمی ها آنرا بشنوند . همچنان یکی از نشریه داران که قبلاً در زمان داود خان علاقه دار و ولسوال شده بود ، فردای آنشب بر دیوار اطاق یک نفره اش نوشت: اینجانب... به همت و بازوی ارتش آزادیبخش شوروی بتاریخ هشتم جدی ۱۳۵۸ از زندان آزاد شدم (۶).

و بدینگونه بعد از ششم جدی در زندان پلچرخی ، چهره ها تغییر کردند و ماهیت اصلی و ذاتی انسانها خلاف ظاهر آنها آشکار گردید.

همانگونه که احساسات درونی انسانها با بیرون شدن آشکار شد ، همانگونه ملت و مردم ما به دو خط از هم متفاوت تقسیم گردیدند.

پایان بخش اول.....
کانادا ۲۷ دسمبر ۲۰۱۰

(۱) جکتورن شایسته سومین قوماندان محبس پلچرخي بعد از سيد عبدالله و رسول قندهاري در زمان حکومت خلقي ها بود .

(۲) جکتورن "توفيق" از جمله پرچمي هاي بود که قبل از کودتاه در فرقه هشت وظیفه داشت و در زندگی شخصی مالک رستوران "ماکسیم" در شهر نو بود که ، توسط اعضای فامیلش اداره میشد، موصوف بعد از کودتا به حیث اتشه نظامی به مسکو وظیفه گرفت، او یکی دو هفته قبل از ششم جدی به زندان پلچرخي آمده و در اطاق که ما زندانی بودیم با "افضل لودین" ملاقات نمود و بعد از آن ملاقات پرچمي ها مورال از دست رفته خود را باز یافتند "افضل لودین" بعد از رهایی اولاً قوماندان کماندو و بعدا

(۳) زندانیان فردای آنشب متوجه در و دیوار بلاک شدند که هیچ نشانه ای از اصابت مرمی در آنها قابل رویت نیست ، بعدا دانسته شد که مرمی های شلیک شده دیشب همه تکتیکی بوده که بخاطر ضعیف ساختن مورال زندانیان بکار گرفته شده بود (شاید افضل مذکور توسط توفيق از آن آگاه بوده است)

(۴) "کریم سرخه" که خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم ، قیافه موصوف بیشتر به روسها شباهت داشت تا افغانها ، او قبل از کودتای ثور در فرقه نهرین ایفای وظیفه میکرد ودوستان پرچمي اش او را " پلنگ " انقلاب میخواندند ، موصوف شخص لچک مزاج ، سبکسر و لاوبالی بود ، او در میان رفقای پرچمي اش ادا و اطوار دلیری میکرد اما.....

(۵) گل محمد پنجشیری برآستی بعد از تجاوز شوروی به حیث "ریس تخم های اصلاح شده ای وزارت زراعت" مقرر شده ، بعد از کودتا، مدتی به جبهه ای پنجشیر اعزام و در آنجا کشته شد ، گفته شده که فرستادن و کشتن او کار دستگاه "خاد" بوده است ، ورنه رئیسی را چنین آسان در جبهه نمی فرستادند.

(۶) موصوف نشریه خود را اولاً در پاکستان و بعداً در اروپا به طرفداری ظاهرشاه نشر میکرد و با آمدن طالبان تغییر جهت داده و به طرفداری طالبان آنرا به داخل افغانستان نشر می نمود.